

# انجیل مخفی جان رسول (یوحنا)

جان رسول یا همان یوحنا رسول حدود ۶ سال پس از میلاد به دنیا آمد و تا حدود ۱۰۰ سال پس از میلاد زیست. جان رسول یا سنت یوحنا محبوب یکی از دوازده حواری عیسی بود. در عهد جدید به طور کلی به عنوان جوانترین رسول ذکر شده است. او پسر زبدی و سالومه بود. برادرش جیمز همچنین یکی دیگر از دوازده حواری بود. پدران کلیسا او را به عنوان یحیی انجیل، جان پاتموس، یوحنا بزرگ و مرید محبوب معرفی می کنند و شهادت می دهند که او از دیگر حواریون بیشتر عمر کرد و تنها کسی بود که به دلایل طبیعی مرد. امپراطور روم به او و همراهانش زهر داد تا آنها را بکشد. اما او نه تنها نمرد بلکه همراهانش را که قبل از او زهر را نوشیده بودند و جان داده بودند را زنده کرد. سپس امپراطور روم از وحشتی که داشت او را به دورترین نقطه از امپراطوری روم در جزیره ای دورافتاده به نام پتموس که امروزه متعلق به ترکیه است تبعید کرد. دو بخش از انجیل عهد جدید کنونی نوشته همین جان رسول است که بخش مکاشفه تا به امروز ذهن علمای بزرگ مسیحیت را درگیر خودش کرده است.

در ادامه انجیل مخفی جان را می خوانید و توجه داشته باشید که درک این انجیل خواستار خرد است.

این همان چیزی است که منجی تعلیم داد، و رازهایی که او فاش کرد. چیزهایی که در سکوت پوشیده شده است، اما او برای شاگردش جان آشکار کرد. جان (یوحنا) پسر زبدي و برادر جیمز روزی به معبد رفت. یک فریسی به نام آریمانیوس نزد او رفت و از او پرسید: آموزگاری که از او پیروی می کردی کجاست؟

من، جان، پاسخ دادم: «او به جایی که از آنجا آمده بازگشته است.»  
آنگاه فریسی به من گفت: «ناصری با دروغ‌های خود گوش‌ها و عقل تو را بسته و به راه اجدادت پشت کرده است.»

وقتی این را شنیدم، معبد را ترک کردم و به کوهی در بیابان فرار کردم. پر از پریشانی شدم و با تعجب گفتم:  
نجات دهنده چگونه انتخاب شد؟

چرا او توسط پدرش به این دنیا فرستاده شد؟  
پدري که او را فرستاد کیست؟

قلمرو ابدی که به آن خواهیم رفت چیست؟

چرا ناجی گفت که آن قلمرو ابدی از روح فاسد ناپذیر الگو گرفته شده است، اما به ما نگفت که آن روح چگونه است؟

وقتی به این سؤالات فکر می کردم، ناگهان آسمان باز شد و همه چیز اطرافم درخشید و لرزید. در مقابل من، در میان نور پسری ایستاده بود. اما همین که دیدمش پیر شد و دوباره جوان شد. اینطور نبود که چند نفر جلوی من ایستاده باشند، بلکه یک نفر با چند شکل بود. هر یک از این سه شکل در دیگری دیده می شد.

این شخص به من گفت: "جان، جان، چرا شک می کنی و چرا می ترسی؟ نمی دانی من کی هستم؟ نترس. من کسی هستم که همیشه با تو هستم. من پدر هستم، من مادر هستم و من پسر هستم. من کسی هستم که بدون هیچ فساد و پلیدی هستم. اکنون نزد تو آمده‌ام تا آنچه را که هست و آنچه بود و خواهد بود به تو بیاموزم. تا آنچه را که مرئی

و نادیدنی است ب فهمی و از نژاد تزلزل ناپذیر و انسان کامل آگاه شوی. سرت را بلند کن و به آنچه امروز به تو می گویم گوش کن. سپس برو و سخنان مرا به خویشاوندان روحانیت که از نسل تزلزل ناپذیر انسان کامل هستند بگو تا آنان نیز این مطالب را بدانند.»

سپس شروع به تعلیم به من کرد و گفت: یگانه دارای تمام قدرت ها ست. هیچ چیز بر آن حکومت نمی کند. او خالق و والد است، او پدر نور مطلق است (پلروما). او نور بی لکه ای که هیچ چشمی نمی تواند ببیند را رهبری می کند. این روح نامرئی است. خدا نامیدن آن یا گفتن اینکه مثل خداست، شایسته نیست، زیرا از هر خدایی که می شناسید فراتر است. هیچ چیز بالاتر از آن یا بزرگتر از آن نیست. هیچ چیز پایین تر از آن نمی تواند آن را در خود جای دهد، زیرا همه چیز را در خود دارد. تا ابد خودکفا است. این کامل مطلق است و هرگز چیزی که آن را کاملتر کند وجود ندارد. نور آن نور مطلق است.

یگانه نامحدود است، زیرا هرگز چیزی وجود نداشت که بتواند آن را محدود کند. غیر قابل درک، زیرا هرگز چیزی وجود نداشت که بتواند آن را درک کند. غیر قابل اندازه گیری، زیرا هرگز چیزی وجود نداشت که بتواند آن را اندازه گیری کند. نامرئی، زیرا هرگز دیده نشده است. ابدی، زیرا همیشه وجود داشته و همیشه وجود خواهد داشت. غیر قابل وصف، زیرا هیچ کس هرگز آن را به خوبی درک نکرده است که بتواند آن را توصیف کند. و غیر قابل نامگذاری، زیرا هرگز چیزی وجود نداشت که بتواند نامی برای آن بگذارد.

این نور بی نهایت، مقدس و پاک است. کمال آن را نمی توان به زبان آورد و خراب کرد. با این حال، این فقط کمال، برکت، یا الوهیت نیست - بلکه بسیار بزرگتر از همه اینها است. نه جسمانی است و نه غیر جسمانی، نه بزرگ و نه کوچک. هیچ کس نمی تواند بگوید چقدر از آن وجود دارد، یا چگونه می توان آن را طبقه بندی کرد، زیرا هیچ کس نمی تواند آن را درک کند. به گونه ای که چیزهای دیگر وجود دارند وجود ندارد، زیرا بسیار برتر از آنهاست. جدا از آنها، جدا از زمان وجود دارد. زیرا هر آنچه در زمان وجود داشته باشد مشروط به دیگری بوده است. هیچ کس به آن بازه زمانی نداد، زیرا هیچ کس نمی تواند چیزی به آن بدهد. آن چیزی که ابتدا وجود داشته

است برای وجود به هیچ چیز دیگری نیاز ندارد. تنها چیزی که می بیند نور کامل خودش است.

یگانه عظمت و طهارت است، ابدیت است که ابدیت می بخشد، حیات است که حیات می بخشد، برکتی است که برکت می بخشد، عرفانی است که عرفان می بخشد، خیری است که خیر می بخشد، رحمتی است که رحمت می بخشد، فیضی است که فیض می بخشد. آنچه آن می دهد نوری تمام نشدنی و خاموش نشدنی است.

در مورد آن چه می توان گفت؟ قلمرو ابدی آن را نمی توان فاسد کرد. آرامشش، سکوتش را نمی توان برهم زد. قبل و بالاتر از هر چیزی است که وجود دارد و به خوبی خود همه چیز را حفظ می کند. ما نمی توانیم درک کنیم آنچه را که نمی توان درباره آن صحبت کرد یا اندازه گیری کرد، مگر از طریق کسی که از نور پدر آمده است.

## آشکار شدن کامل بودن

پدر در نوری که او را احاطه کرده به خود خیره می شود، چشمه آب زنده ای که همه قلمروها را حفظ می کند. او انعکاس خود را در همه جا در این آبهای روحانی می بیند و به همین دلیل عشق او به همه این آبهای درخشان می رود.

این فکر عاشقانه به موجودیت جدیدی تبدیل شد. از طریق او، اندیشه او در درخشش نور آشکار شد. او اولین قدرت است، موجودی که قبل از همه موجودات دیگر به وجود آمده است. او از ذهن خود به عنوان یک پیش اندیشی کامل از کمال برخاست. نور او مانند نور پدر است، زیرا او بازتاب روح باکره نامرئی کامل است.

او باربلو است. جلال کامل ترین موجودات، جلال آشکار شدن اندیشه پدر است. اولین فکر او این بود که روح باکره را که از او بیرون آمده بود تجلیل و ستایش کند.

باربلو، یک رحم کامل شد، زیرا او اولین موجود، مادر-پدر، اولین انسان، روح القدس، سه بار مذکر، قدرت سه گانه، موجود سه نامی آندروژن، اولین موجود در میان موجودات نامرئی بود.

باربلو درخواست کرد که روح باکره نامرئی به او هدیه ای بدهد: پیش آگاهی. او موافقت کرد و پیش آگاهی را آشکار کرد، که در کنار پیش‌اندیشی قرار داشت. پیش آگاهی روح و باربلو، قدرت کامل روح را تجلیل کرد، زیرا به خاطر او بود که پیش آگاهی به وجود آمد.

باربلو درخواست دیگری کرد: به او فساد ناپذیری داده شود. او موافقت کرد و فساد ناپذیری ظاهر شد و در کنار پیش‌اندیشی و پیش آگاهی ایستاد. فساد ناپذیری روح نامرئی و باربلو را تجلیل کرد، چیزهایی که آن را قادر به زندگی کرده بودند.

### اینها پنج موجودیت پدر هستند:

- انسان اول، انعکاس روح نامرئی، پیش‌اندیشی، باربلو.
- پیش آگاهی.
- فساد ناپذیری.
- زندگی ابدی.
- حقیقت.

سپس پدر جرقه ای از نور به وجود آورد که شبیه نور مبارک پدر بود، اما به آن بزرگی نبود. این جرقه، پسر یگانه پدر، نور خالص بود.

روح باکره نامرئی از این نور تازه متولد شده که از باربلو، پیش‌اندیشی پدر، اولین قدرت بیرون آمده بود، بسیار خوشحال شد. روح نور جدید را با خوبی خود مسح کرد تا اینکه آن نیز کامل شد. پسر در حضور روح آرام می‌ایستاد در حالی که روح نیکویی خود را بر پسر می‌ریخت. هنگامی که مسح کامل شد، لحظه ای نگذشت که پسر، روح و پیش‌اندیشی کامل را که از او بیرون آمده بود، تجلیل کرد.

سپس پسر یک همراه خواست: ذهن. روح موافقت کرد و ذهن به وجود آمد. پسر مسح‌شده، آرام گرفت و باربلو و روح را که در سکوتش به وجود آمده بود، تجلیل کرد.

ذهن می‌خواست از طریق کلام روح نامرئی چیزی بسازد. اراده آن چیز جدیدی شد و در درون نور ایستاد و آن را تجلیل کرد. خواسته او با کلام همراه شد. زیرا از طریق

کلام بود که مسیح، پسر خود ساخته، کمال را ساخت. کلمه، اراده، زندگی ابدی، و پیش آگاهی در کنار هم ایستادند و پدر و باربلو، کسانی را که از طریق آنها به وجود آمده بودند، تجلیل کردند.

روح بزرگ نامرئی پسر خودساخته، فرزند روح و باربلو را گرفت و او را کامل کرد تا بتواند در کنار روح باکره نامرئی بزرگ آرام بگیرد. پسر خودساخته، مسیح، نور پیشاندیشی، روح را با ستایش طنین انداز تجلیل کرد. روح باکره نامرئی پسر خودساخته را در رأس کمال قرارداد و تمام اقتدار و تمام حقیقت را تابع او کرد. نام او از هر نام دیگر **بزرگتر** است و به **کسانی که شایسته شنیدن آن هستند** گفته می شود.

سپس از فساد ناپذیری، از فیض روح، از نور مسیح، چهار نورانی از پسر خودساخته برخاستند و به بیرون خیره شدند تا بتوانند در نور او در مقابل او بایستند. با آنها اراده، اندیشه، زندگی، درک، لطف، ادراک و اندیشه بود.

- اولین نفر از چهار نورانی، فرشته هارموزل است و سه موجود دیگر در قلمرو او ساکن هستند: فیض، حقیقت و شکل.
- دومین نفر از چهار نورانی، فرشته ارویائل است و سه موجود دیگر در قلمرو او ساکن هستند: بینش، ادراک و حافظه.
- سومین نفر از چهار نورانی، فرشته داویتای است و سه موجود دیگر در قلمرو او ساکن هستند: درک، عشق و ایده.
- چهارمین نور از چهار نور، فرشته اللث است و سه موجود دیگر در قلمرو او ساکن هستند: کمال، صلح و خرد (سوفیا).

اینان **چهار نورانی** هستند که در مقابل پسر خود ساخته می ایستند، و این دوازده، موجودی هستند که از طریق اراده و فیض روح نامرئی در مقابل آنها ایستاده اند. **دوازده موجود متعلق به پسر خود ساخته است.**

سپس از پیش آگاهی و ذهن کامل، از طریق آشکار شدن میل روح نامرئی و پسر خودساخته، **انسان کامل** بیرون آمد. روح باکره نام انسان کامل را «**گراداماس**» گذاشت و او را در **قلمرو نور اول**، یعنی هارموزل قرار داد، جایی که او در نزدیکی **مسیح** و

قدرت آن پسر خودساخته ساکن خواهد شد. روح نامرئی ذهن او را شکست ناپذیر ساخت.

گرا داماس برای اولین بار صحبت کرد و روح نامرئی را با این کلمات تجلیل کرد: "به خاطر تو کمال ایجاد شده است و کمال به سوی تو باز خواهد گشت. تو را می ستایم و تجلیل می کنم، و باربلو، و پسر خودساخته - پدر، مادر و پسر - قدرت کامل."»  
(به این قسمت خیلی دقت کنید).

یگانه، پسر گرا داماس، ست را در قلمرو نور دوم، یعنی اوروئیل قرار داد. و در قلمرو نور سوم، یعنی داویتای، روح نامرئی نژاد شیث و ارواح مردان و زنان مقدس را قرار داد. سپس در قلمرو نور چهارم، یعنی اللث، روح کسانی را قرار داد که کامل بودن را نمی شناختند.

و همه این موجودات روح نامرئی را تجلیل کردند.

## سقوط صوفیا

خرد(صوفیا) قدرت اندیشه را از روح نامرئی و پیش اندیشی به ارث برده بود. او نیز می خواست موجودی شبیه یگانه خلق کند. شریک صوفیا، موجودی که با او هماهنگ بود، نیز او را همراهی نکرد. او به هیچ وجه در این اقدام شرکت نکرد. اما صوفیا به هر حال می خواست این کار را بدون همراه خود و بدون روح نامرئی انجام دهد. به تنهایی، فکر جدیدی در سر داشت. او موجودی را **خلق** کرد. چیزی از او پدیدار شد، چیزی که شبیه او نبود، چیزی ناقص، چیزی بد شکل، زیرا او بدون همراه خود را ساخته بود.

حاصل **آرزوی** صوفیا بدنی شبیه مار و صورتی شبیه شیر داشت. چشمانش مانند رعد و برق خیره بودند. به محض اینکه او را دید، او را از خود دور کرد، و امیدوار بود که هیچ یک از موجودات نور او را نبینند، زیرا با به دنیا آوردن او مرتکب اشتباهی وحشتناک شده بود. او را در ابر درخشانی پیچید و در رویا دید که هیچ کس نمی تواند او را در آن ببیند. در میان ابر تختی برای او گذاشت. و او را یلدابعث نامید.

## خلقت جهان

یلدابعث که از مادرش قدرت عظیمی به ارث برده بود. از صوفیا و محل تولدش دور شد تا جایی جدید پیدا کرد. او کنترل آن مکان را به دست گرفت و با استفاده از آتش، قلمروهای جدیدی را در آنجا ایجاد کرد، قلمروهایی که تا به امروز وجود دارند. او شیفته حماقت درون خود شد و از همین رو موجوداتی (آرکان ها) را به یاری خود برانگیخت:

- اولین آرکان آتوت نام دارد.
- دوم هرماس است که چشم شر نامیده می شود.
- سومی کالیلا-اومبری نام دارد.
- چهارم یابل;
- پنجم آدونائوس است.
- ششمین قابیل است که ملل او را "خورشید" می نامند.
- هفتم هاییل است.
- هشتم ابریسن است;
- نهم یوبل است.
- دهم آرموپیل;
- یازدهم ملخیر آدونین است.
- دوازدهمین بلیاس است که بر اعماق عالم اموات سلطنت می کند.

یلدابعث هشت کره ایجاد کرد و برای هفت تای آنها هر یک، یک آرکان قرار داد و پنج آرکان دیگر را در اعماق قرار داد. او مقداری از آتش خود را با آنها تقسیم کرد، اما به دلیل تاریکی و نادانی، قدرت نوری را که از مادرش گرفته بود دریغ کرد. زیرا هنگامی که نور با تاریکی آمیخته می شد، تاریکی به خوبی می درخشید، اما هنگامی که تاریکی با نور آمیخته می شد، نور را تاریک می کرد، به طوری که نه تاریک بود و نه روشن، بلکه تار و کم نور بود.



اکنون این خالق کم نور سه نام دارد:

- نام اول یلدابعث است،
- دومی ساکلاس است،
- و سومی سماعیل است.

یلدابعث گفت: من خدا هستم و جز من خدایی نیست، زیرا از منبع قدرت خود آگاه نبود. هر یک از آرکان ها، هفت قوا برای خود ساختند و هر یک از قوه ها، شش فرشته برای خود ساختند تا اینکه تعداد آنها ۳۶۵ نفر شد. اینها اسامی و ظواهر هفت نفری است که در هفت روز هفته ریاست می کنند:

- اولی آتوت است که صورت گوسفندی دارد.
- دومی الوایوس است که صورت الاغ دارد.
- سومی آستافایوس است که صورت کفتار دارد.
- چهارمی یائو است که هفت سر مار دارد.
- پنجمین سبعوت است که صورت اژدها دارد.
- ششمین آدونین است که صورت میمون دارد.
- هفتمین سابتایوس است که چهره ای از آتش سوزان دارد.

اما خود یلدابعث چهره های زیادی دارد. وقتی در میان فرشتگان بود می توانست هر کدام را که می خواست به فرشتگانش نشان دهد. او آتش خود را با آنها تقسیم کرد و از طریق آن آتش بر آنها مسلط شد، زیرا قدرت درخشان شکوه مادرش در آن بود. او به خاطر این قدرت خود را «خدا» نامید. او به منبع آن قدرت، کسی که آن را به او داده بود، اعتقاد نداشت.

یلدابعث با آرکان هایی که با او بودند آمیخت. از طریق اندیشه و گفتار او هفت قوه به وجود آمد. او این نام ها را به آنها داد که با بالاترین شروع می شود:

- اولی نیکی است و با آن قدرت اول، یعنی آتوت همراه است.
- دوم پیش اندیشی است و با آن قدرت دوم، الوایوس همراه است.

- سوم الوهیت است و با آن قدرت سوم، استافایوس همراه است؛
- چهارم ربوبیت است و با آن قدرت چهارم، یائو همراه است.
- پنجم پادشاهی است، و با آن قدرت پنجم، ساباث همراه است.
- ششمین غیرت است و با آن قدرت ششم، آدونین همراه است.
- هفتم فهم است و با آن قوه هفتم ساباتائوس همراه است.

هر کدام از اینها در حوزه ملکوتی خود قلمرویی دارند. نام‌هایی که خالقشان به آنها داده بود، آنها را قدرتمند می‌کرد، اما نام‌هایی به نام جلال پر بودن نیز به آنها داده شد، که آنها را در برابر نابودی خود ناتوان کرد. به همین دلیل آنها دو نام دارند. یلدابعث جهان را بر اساس الگوی قلمروهای اصلی آفرید تا هر چه ساخته فاسد نشدنی باشد. زیرا اگرچه او هرگز قلمروهای اصلی و فسادناپذیر را ندیده بود، اما **الگوی آنها** را از **قدرتی که از مادرش** دریافت کرده بود در درون خود داشت. هنگامی که یلدابعث به دنیایی که ساخته بود و لشکر فرشتگانی که به وجود آورده بود نگاه کرد، گفت: من خدا هستم و خدایی جز من نیست.

## پشیمانی صوفیا

خالق یلدابعث شروع به حرکت کرد. او دید که نورش کم شده است و می دانست که چیزی کم دارد. او تاریک شده بود زیرا چیزی را بدون همراه خود خلق کرده بود. من، جان، از ناجی پرسیدم: "وقتی می گویی او "حرکت کرد" منظورتان چیست؟ او خندید و پاسخ داد: گمان نکن که این بدان معناست که او همان طور که موسی ادعا کرد «بر روی آبها حرکت کرد». نه، در عوض او وحشتی را که به وجود آمده بود و دزدی از قدرت خودش توسط پسرش را دید و پشیمان شد. در تاریکی او فراموشکار و نادان شده بود و این به نوبه خود او را شرمزده می کرد. تلاش برای بازگشت به کامل بودن ممکن بود عجولانه باشد، اما حالت او باعث شد که او آشفته شود. و آشفستگی او همان چیزی است که «حرکت» نامیده می شود.

حاکم متکبر قدرت خود را از مادرش گرفته بود. او فاقد عرفان بود، زیرا فکر می کرد که قبل از او کسی جز مادرش وجود نداشته است. وقتی لشکر فرشتگانی را که آفریده بود دید، خود را ستود و بر آنها مسلط شد. وقتی مادرش دید که این موجود تاریک بسیار قدرتمند شده است، توبه کرد. یکتا، دعای او را برای توبه شنید و مقداری از کمال بر او ریخت. اما به دلیل وجود پسرش هنوز چیزی کم داشت. به جای بازگشت به نور، او درست خارج از آن در آسمان نهم، بالای قلمرو پسرش، یعنی آسمان هشتم، قرار گرفت تا زمانی که چیزی را که از دست داده بود به دست آورد.

## خلقت آدم

صدایی از قلمروهای متعالی جاری شد: «انسان وجود دارد و **پسر انسان**».

یلدابعث این سخنان را شنید و گمان کرد که از مادرش آمده است، زیرا منبع واقعی آنها را نمی دانست.

مادر-پدر مقدس، پیش اندیشی کامل، تصویر روح نامرئی، مادر کمال، کسی که کمال در او به وجود آمده بود، به صورت یک انسان بر آرکان ها ظاهر شد. رعشه در قلمرو یلدابعث غوغا کرد و پایه هایش را تکان داد. **آبهایی که بر فراز جهان مادی** قرار دارند با تصویری درخشان روشن شدند و حاکمان با این نور تصویر را دیدند و لال شدند.

یلدابعث به آرکان ها گفت: بیایید موجودی بسازیم بر اساس این تصویر آسمانی، اما شبیه خودمان، تا این موجود برای ما روشنایی بیاورد. آنها با قدرت های خود، موجودی شبیه خود خلق کردند. هر یک از قدرت ها چیزی به آن موجود دادند که با بخشی از تصویری که دیده بودند، یعنی تصویر اولین انسان کامل، مطابقت داشت. و گفتند: نام او را آدم بگذاریم تا نام او برای ما قدرتی درخشان باشد.

بنابراین اختیارات شروع شد:

اولی، نیکی، به او روح استخوان بخشید.  
دومی، پیش اندیشی، به او روحی پر از رگ و پی داد.  
سومی، خدایی، به او روح عضلانی بخشید.  
چهارم، ربوبیت، به او روح مغز داد.  
پنجمین، پادشاهی، روحی از خون به او بخشید.  
ششم، غیرت، روحی از پوست به او بخشید.  
و هفتم، درک، روحی از مو به او بخشید.  
آنها این هفت ماده را از هفت آرکانی که آنها را خلق کرده بودند دریافت کردند. حالا نوبت آنها بود که از این مواد برای ایجاد تمام قسمت های خاص بدن و با چیدمان مناسب استفاده کنند.  
اولین آنها، رافائو، با ایجاد تاج سر شروع کرد.  
سپس آبرون جمجمه را ساخت،  
منیگستروث مغز را خلق کرد،  
آسترچیم چشم راست را خلق کرد،  
تاسپوموکا چشم چپ را ایجاد کرد،  
یرونوموس گوش راست را ایجاد کرد،  
بیسوم گوش چپش را خلق کرد،  
آکیوریم بینی را ایجاد کرد،  
بنن افروم لب هایش را آفرید،  
آمین دندان ها را آفرید  
ایبیکان دندان های آسیاب را آفرید،  
باسیلیالم لوزه ها را ایجاد کرد،  
آچا زبان کوچک را ایجاد کرد،  
آدابان گردن را آفرید،  
چمن مهره ها را ایجاد کرد،  
دارکو گلویش را آفرید،  
تبار شانه راست،  
[متن از دست رفته] شانه چپ او را ایجاد کرد،

منیارخون آرنج راست خود را ایجاد کرد،  
[متن از دست رفته] آرنج چپ او را ایجاد کرد،  
ابیتریون زیر بغل راست را ایجاد کرد،  
یوانتن زیر بغل چپ را ایجاد کرد،  
کروس دست راست را خلق کرد،  
بلوای دست چپ را خلق کرد،  
ترنئو انگشتان دست راست را ایجاد کرد،  
بالبل انگشتان دست چپ را خلق کرد،  
کریما ناخن هایش را خلق کرد،  
آستروپ نوک سینه سمت راست را ایجاد کرد،  
باروف نوک سینه چپ را ایجاد کرد،  
بائوم مفصل شانه راست را ایجاد کرد،  
آراریم مفصل شانه چپ را ایجاد کرد،  
ارخ حفره بدن را ایجاد کرد،  
تائو ناف را ایجاد کرد،  
سناقیم شکم را آفرید،  
آراچتویی دنده های راست را ایجاد کرد،  
زابدو دنده های چپ را ایجاد کرد،  
باریاس باسن راست را ایجاد کرد،  
نائوٹ باسن چپ را ایجاد کرد،  
آبنلنارچی مغز را ایجاد کرد،  
چنومنینورین استخوان ها را آفرید،  
گسولو شکم را ایجاد کرد،  
آگروموما قلب را آفرید،  
بانو ریه های او را ایجاد کرد،  
سوستراپال جگر را آفرید،  
آنزیمالار طحال را ایجاد کرد،  
توپیترو روده های او را ایجاد کرد،

ببیلو کلیه هایش را خلق کرد،  
رورور رگه های او را ایجاد کرد،  
تافرئو مهره های او را ایجاد کرد،  
ایسپوبوکس رگ های او را ایجاد کرد،  
بینهبورین شریان های او را ایجاد کرد،  
آتویمنپسفی هوا را در اندام او ایجاد کرد،  
انتولیا تمام بدن او را آفرید،  
بدوک باسن راست را ایجاد کرد،  
آرابی باسن چپ را ایجاد کرد  
[متن از دست رفته] آلت تناسلی را ایجاد کرد،  
ایلو بیضه هایش را خلق کرد،  
سورما اندام تناسلی را ایجاد کرد،  
گورماکوچالبار ران راست را ایجاد کرد،  
نبریث ران چپ را ایجاد کرد،  
پیسرم ماهیچه های پای راست او را ایجاد کرد،  
آساکلاس عضلات پای چپ خود را ایجاد کرد،  
اورماوت پای راست را ایجاد کرد،  
امنون پای چپ را ایجاد کرد،  
ناکس ساق پای راست را ایجاد کرد،  
توپلون ساق پای چپ را ایجاد کرد،  
آچیل مچ پای راست را ایجاد کرد،  
فونم مچ پای چپ را ایجاد کرد،  
فیوتروم پای راست را ایجاد کرد،  
بوابل انگشتان پا راست را خلق کرد،  
تراخون پای چپ را ایجاد کرد،  
فیکنا انگشتان پای چپ را خلق کرد،  
میامایی ناخن های پایش را خلق کرد،  
و لابرینیوم [متن گمشده] را ایجاد کرد.

هفت نیرو برای فرمانروایی بر تمام این بخش‌ها منصوب شدند: آتوت، آرماس، کالیلا، یابل، سبعوت، قابیل و هابیل.

و نیروهایی که اندام‌ها را به همراه اجزای خاص خود قادر به حرکت و عملکرد می‌کنند عبارتند از:

دیولیمودرازا که سر را حرکت می‌دهد.

یاماکس گردن را حرکت می‌دهد،

یاکویوب شانه راست را حرکت می‌دهد،

اورتون شانه چپ را حرکت می‌دهد،

عودی دست راست را حرکت می‌دهد،

آربائو دست چپ را حرکت می‌دهد،

لامپنو انگشتان دست راست را حرکت می‌دهد،

لیکافر انگشتان دست چپ را حرکت می‌دهد،

باربار سینه راست را حرکت می‌دهد،

ایمای سینه چپ را حرکت می‌دهد،

پیساندراپتس سینه را حرکت می‌دهد،

کواده مفصل شانه راست را حرکت می‌دهد،

اودوور مفصل شانه چپ را حرکت می‌دهد،

آسفیكس دنده‌های سمت راست را حرکت می‌دهد،

سونوگچوتا دنده‌های چپ را حرکت می‌دهد،

آروف حفره بدن را حرکت می‌دهد،

سابالو شکم را حرکت می‌دهد،

چارچارب ران راست را حرکت می‌دهد،

چتائون ران چپ را حرکت می‌دهد،

باتینوت اندام تناسلی را حرکت می‌دهد،

چوپای راست را حرکت می‌دهد،

چارچاپای چپ را حرکت می‌دهد،

آروئر ساق پای راست را حرکت می‌دهد،

توچتا ساق پای چپ را حرکت می‌دهد،

آنول مچ پای راست را حرکت می دهد،  
چارانار مچ پای چپ را حرکت می دهد،  
بستان پای راست را حرکت می دهد،  
آرچنتچتا انگشتان پای راست را حرکت می دهد،  
مارفنوٹ پای چپ را حرکت می دهد،  
و آبرانا انگشتان پای چپ را حرکت می دهد.  
و این هفت نیرو برای فرمانروایی بر تمام این بخش‌ها منصوب شدند: میکائیل، اوریل،  
آسمنداس، سافاساتوئل، آرموریام، ریکرام، و آمیورپس.  
آرچندکتا بر حواس قدرت دارد،  
دیتارباتاس بر ادراک قدرت دارد،  
اوما بر تخیل قدرت دارد،  
آچیارام بر تفکر قدرت دارد،  
و ریارامناچو بر انگیزش قدرت دارد.  
همه شیاطین در تمام بدن چهار منبع دارند: گرما، سرما، رطوبت و خشکی. ماده مادر  
همه آنهاست.  
فلوکسوسا بر گرما حکومت می کند،  
اوروروتوس بر سرما حاکم است،  
اریماکو بر خشکی حکومت می کند،  
و آتورو بر رطوبت حکومت می کند.  
اونورتوکراس مادر همه آنهاست و در میان آنها ایستاده است. او نامحدود است و در  
همه آنها قرار دارد. او ماده است و آنها غذای خود را از او دریافت می کنند.  
چهار شیطان اصلی وجود دارد:  
افمفی دیو لذت است،  
یوکو دیو میل است،  
ننتوفنی دیو غم و اندوه است،  
و بلاومن دیو ترس است.  
استهسیس-اچ-اپی-پتوه مادر آنهاست.  
احساسات از این چهار دیو سرچشمه می گیرد.



احساسات ناشی از غم و اندوه عبارتند از حسادت، غیرت، درد، پریشانی، اضطراب، تندی، مجادله و اندوه.

شهوات ناشی از لذت بسیار زیاد است: تکبر و خودستایی و مانند آن.  
شهوات ناشی از میل عبارتند از: غضب، دشمنی، تلخی، شهوت، بخل و مانند آن.  
هوس هایی که از ترس ناشی می شوند وحشت، انقیاد، عذاب و شرم هستند.  
ماهیت این رذیلت ها را آنارو که بر روح مادی حکومت می کند و با استهسیس-ز-اچ-اپی-پتوه لانه می کند، مثال می زند.  
اینها فرشتگان یلدابعث هستند. در مجموع، ۳۶۵ مورد از آنها وجود دارد. آنها با هم کار کردند تا اینکه سرانجام، تکه تکه، اولین بدن انسان را خلق کردند.  
اما یلدابعث فرشتگان دیگری نیز دارد، فرشتگانی که امروز برای تو ذکر نکردم. اینها بقیه احساسات را کنترل می کنند. اگر مایلی در مورد آنها نیز بیاموزی، به **کتاب زرتشت** مراجعه کن، که در مورد این موارد چیزهای زیادی برای آموزش دارد.

## آدم زنده می شود و زندانی می شود

همه فرشتگان یلدابعث کار کردند تا سرانجام بدن آدم کامل شد. اما بی حرکت و بی جان روی زمین افتاده بود.  
در این میان صوفیا می خواست قدرتی را که از او گرفته شده بود پس بگیرد و به منبع نور (پلروما) بازگردد. بنابراین او به پدر مهربان، به یگانه، دعا کرد و پدر خواهش او را شنید. پدر به پنج نور دستور داد تا به محلی که فرشتگان یلدابعث در آنجا جمع شده بودند فرود آیند و یلدابعث را به گونه ای نصیحت کنند که قدرت صوفیا بازیابی شود.  
این پنج نور به یلدابعث توصیه کردند: «مقداری از روح را در صورت آدم دمیده، بدن او برپا خواهد شد». یلدابعث چنین کرد و مقداری از روح خود، نیرویی که از مادرش دریافت کرده بود، را در آدم دمید. یلدابعث متوجه نشد که دارد چه می کند، زیرا او درک نمی کرد. بنابراین قدرت مادرش او را رها کرد و به آدم وارد شد، بدنی

که بر اساس تصویر موجودی که قبل از هر موجود دیگری وجود داشت (یعنی همان ذات ابدی، یگانه) ساخته شده بود.

بدن آدم شروع به حرکت کرد و قدرت خود را پیدا کرد. او با شکوه و عظمت می درخشید.

آرکان ها بلافاصله متوجه اشتباهشان شدند. آدم به کوشش آنها آفریده شده بود و قدرت آنها به او قدرت می بخشید، با این حال اکنون او از آنها و اربابشان (یلدابعث) نورانی تر بود. وقتی دیدند که چگونه می درخشند و از آنها باهوش تر است و از بدی ها و کمبودهای آنها خلاص است، او را گرفتند و به پایین ترین نقطه جهان مادی انداختند. اما مادر-پدر مهربان و دلسوز، آن یگانه دید که حاکمان در تلاشند تا بر بدنی که اکنون قدرت صوفیا را که از یلدابعث نجات یافته بود، کنترل کنند. بنابراین، از روی خیرخواهی و رحمت یگانه، یک یار برای آدم فرستاد: انعکاس نورانی، که از مادر-پدر، از یگانه آمده بود. او با آدم کار کرد و به او کمک کرد تا راه رسیدن به کمال را درک کند و راه های صعود و سقوط را به او آموزش داد. انعکاس آگاهی خود را در درون آدم پنهان کرد تا آرکان ها او را در تلاش برای نجات بخش گمشده صوفیا تشخیص ندهند.

**انسان کامل** درون **آدم** با سایه نور درون او آشکار شد و ذهن او قویتر و تواناتر از ذهن خالقانش شد. خالقان او هر وقت او را می دیدند نمی توانستند متوجه این موضوع نشوند. بنابراین کل انبوه خالقان او گرد هم آمدند تا تصمیم بگیرند که در این مورد چه کنند. آنها آتش و خاک و آب را گرد هم جمع کردند و با هیاهوی فراوان آنها را با چهار باد سوزان جعل کردند.

خالقان آدم را به سایه مرگ کشاندند و در آنجا تغییرات زیادی در بدن او ایجاد کردند. آنها از خاک و آب و آتش و روحی که از ماده ناشی می شود - یعنی از تاریکی جهل و شور و روح جعلی خودشان - استفاده کردند. در آن غار، آنها جسد آدم را بازسازی کردند و او را در زنجیر فراموشی بستند. او فانی شد و طبیعت اصلی خود را فراموش کرد.

اما انعکاس آگاهی در او باقی ماند و برای ارتقای افکارش تلاش کرد.

## باغ عدن

آرکان ها آدم را به باغی پر از گیاهان خوراکی بردند و به او دستور دادند که برای لذت غذا بخورد. اما آنچه برای حاکمان خوشایند است در واقع تلخ است و آنچه برای آنها زیباست در واقع زشت است. سعادتشان فریبنده، درختانشان کفرآمیز، میوه هایشان زهر کشنده و وعده شان مرگ است.

و حاکمان در وسط آن باغ درخت زندگی خود را کاشتند.

حالا به تو یاد می دهم که راز زندگی آنها چیست، روحیه آنها چیست و چه نقشه ای با همدیگر سرهم کرده اند. ریشه درختشان کثیف، شاخه هایش کشنده، سایه اش پر از نفرت، برگ هایش پر از نیرنگ، گل هایش به بدی مسح می کند، میوه اش مرگ است، دانه اش شور است، و در تاریکی می شکفت. کسانی که از آن می خورند در عالم اموات ساکن می شوند و تاریکی محل استراحت آنهاست.

حاکمان انعکاس آگاهی را "درخت معرفت خیر و شر" نامیدند، و در مقابل او ایستادند به این امید که آدم نگاهی اجمالی به آن نداشته باشد تا برهنگی شرم آورش آنطور که بود برایش نمایان نشود.

اما من، آدم را ترغیب کردم تا از میوه آن بخورد.

من، جان، از منجی پرسیدم: " آیا این مار نبود که آدم را متقاعد کرد که غذا بخورد؟"

منجی خندید و پاسخ داد: «مار به آدم گفت که از غذای ناقص و فاسد حاکمان که مشتمل بر میل است بخورد تا آدم برای آنها مفید واقع شود. یلدابعث می دانست که آدم از او نافرمانی می کند، زیرا انعکاس آگاهی در درون او وجود دارد و تفکر او را

قویتر و روشن تر از یلدابعث می کند. به همین دلیل، یلدابعث تصمیم گرفت تا قدرتی را که به آدم بخشیده بود پس بگیرد. پس او آدم را به خوابی عمیق فرو برد.»

از ناجی پرسیدم، "منظورت از "خواب عمیق" چیست؟"

منجی پاسخ داد: این چیزی نیست که از موسی شنیده اید. در عوض، این به به ادراک آدم اشاره دارد. زیرا همان طور که یلدابعث گفته است: «ذهنشان را مات می کنم تا چشمانشان نبیند و اندیشه هایشان نتواند درک کند».

یلدابعث می خواست انعکاس آگاهی، نورانی را از پهلوی آدم درآورد. اما تاریکی نمی تواند انعکاس روشن را درک کند. پس یلدابعث بخشی از قدرت خود را از آدم گرفت و آفرینش دیگری انجام داد. او این موجود جدید را پس از تصویری از انعکاس آگاهی که دیده بود، ماده ساخت. و قدرتی را که از آدم گرفته بود - نه دنده اش، به قول موسی - در او قرار داد.

آدم به زنی که حالا کنارش ایستاده بود خیره شد. در آن لحظه، انعکاس آگاهی، روشنگر خود را نشان داد. او نقابی را که اولین حاکم بر ذهن آدم کشیده بود، کنار زد. جایی که پیش از این در حالت گیجی تاریک و مست بود، اکنون خود را هوشیار می دید. او با شناخت شریک معنوی خود گفت: استخوانهای او استخوانهای من است و گوشت او گوشت من است. مرد برای چنین همسری پدر و مادرش را ترک می کند و هر دو یکی می شوند، زیرا عشق واقعی به سوی او فرستاده شده است.

من به سهم خود تلاش کردم تا به نوع بشر بیاموزم و آنها را از خواب عمیق بیرون بیاورم. از طریق آموزش من، آدم و حوا متوجه شدند که در اجساد برهنه زندگی می کنند. و انعکاس آگاهی همچنان افکار آنها را بالا می برد.

وقتی یلدابعث دید که بشر از او رویگردان شده است، زمینی را که ساخته بود نفرین کرد. او آدم و حوا را از باغ بیرون کرد و تاریکی را برای لباس به آنها داد.

